



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

**گذری بر سیره علوی
در راستای نقد رویکرد پست مدرنیسم در تربیت اخلاقی**

حجة الاسلام دکتر عباسعلی شاملی

(عضو هیات علمی مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی علیه السلام)

از آن‌جا که ما در عصر «جامعه اطلاعات»^۱ زندگی می‌کنیم و انبوه اطلاعات از هر سو فرایمان گرفته و می‌گیرد، ناچاریم خود را در برابر امواج این تهاجم اطلاعات گوناگون بیمه کنیم. در غیر این صورت، این امواج توفنده، به کام اقیانوسی رهنمونمان می‌کند که دیگر هیچ چیز را خودمان رقم نمی‌زنیم و همه چیز حتی نوع اندیشیدن را دیگران برایمان بر می‌گزینند.

از جمله رویکردهای مطرح در تربیت اخلاقی که امروزه یا در فضای فکری و فرهنگی کشور ما خود را نشان داده و یا دیر یا زود نشان خواهد داد، رویکرد فرامدرنیسم است. اگرچه خاستگاه و بستر رشد و تکاپوی این رویکرد، اروپا (به ویژه فرانسه) و آمریکا است و ماکزیم از آن با خیر بوده‌ایم، ولی به زودی ما نیز در بستر گذر تند و برانگیزاننده آن قوار خواهیم گرفت.

فرامدرنیسم در عرصه‌های گوناگون هنر، ادبیات، علم، فلسفه، اخلاق و ارزش‌های اخلاقی، فرهنگ، سیاست و تعلیم و تربیت خود را نشان داده است. به عنوان پژوهشگری در حوزه تعلیم و تربیت، کوشیده‌ام بانظرگاه‌ها، تئوری‌ها، مدل‌ها و رویکردهای گوناگون این ساحت آشنا و در برابرشان واکنش در خور داشته باشم. در ضمن علاقه‌مندم در سال نام‌گذاری شده به نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و در همایش تربیتی به نام آن امام پرهیزگاران، که در جستجوی کشف و تشریح دیدگاه‌های تربیتی آن سردار ایمان و تقوا و تربیت الهی است، به تبیین آن بخش از سیره ایشان بپردازم که بتواند ما را نه تنها برای واکنش در برابر رویکرد پست مدرنیسم، که در برابر هر دیدگاه دیگری که با مبانی جهان‌بینی و اصول ارزشی‌مان در تلاقی است، یاری دهد.

به گمان و ادعای طرف‌داران رویکرد فرامدرنیسم، روند تربیت اخلاقی باید با توجه به چند

نکته کلیدی دنبال شود:

۱. تربیت اخلاقی فاقد بنیان‌های ثابت و جهانی (عام) است و از این رو، ملاک مشخصی برای خوبی و بدی یا درستی و نادرستی رفتارها وجود ندارد. تعقل، قطعیت و کلیت، که از ایده‌های اصلی مدرن‌گراها است، از نظر فرامدرنیست‌ها مردود است. هم‌چنین نمی‌توان افراد را به تبعیت از سیستم خاصی از بایدها و نبایدهای اخلاقی وادار کرد؛ چراکه اخلاق پیش از هر چیز، ریشه در عواطف و انگیزش‌های معمولی انسان دارد و جستجو برای هنجارهای جهان شمول اخلاقی که ریشه در واقعیتی نامتکثر داشته باشد، کار بیهوده‌ای است.

۲. تنها روش کارآمد برای دستیابی به ملاک‌ها و معیارهای اخلاقی - که قرار است توسط افراد دنبال و پذیرفته شود - گفت‌وگو است نه عرضه یک طرفه مفاهیم و اصول اخلاقی. مفهوم این تأکید این است که هر اقدامی غیر از گفت‌وگو، در جهت یادگیری اصول و متنش اخلاقی، عملی غیر اخلاقی است. باورمندان و ملتزمین به یک ایدئولوژی (مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها)، صرف یک گروه از پذیرندگان منفعل و فراگیران خود به خود نیستند که بتوان اصول از پیش ساخته شده‌ای را به آنان القاء یا تلقین کرد. آنان باید در روندی قرار گیرند که طی آن به گفت‌وگو، پرسش‌گری و تحمل و بردباری در برابر گوناگونی‌های اندیشه و داوری تشویق شوند (سیبج ۱۹۹۹، ص ۱۶۶).

۳. رویکرد تربیت اخلاقی پست مدرنیسم اساساً رویکردی تکثرگرا است و به جای تأکید بر نقاط اشتراک و جهان شمول، بر نقاط تفاوت فرهنگی، محلی، نژادی، جنسی و قومی پای می‌فشرد و از روند همگرایی و همزیستی فرهنگی و ایدئولوژیک به هیچ روی حمایت نمی‌کند.

۴. درباره دانش و عمل اخلاقی و هر معیاری که بخواهد روشنگر مشی اخلاقی باشد، این رویکرد به شدت رو در روی اقتدارگرایی و مدل‌های الگو مدار است؛ چراکه دانش و آگاهی اخلاقی چیزی بیش از انعکاس علایق پدید آورنده آن نیست. هر فرد خود باید رفتار اخلاقی مطلوب و بهنجار را خلق، هدایت و ترمیم کند. ارایه الگو در فرآیند تربیت اخلاقی، چیزی بیش از تحمیل یک علاقه بر علاقه دیگر نیست.

به گمان نویسنده، دستاورد کاوش‌های اولیه در کلمات و سیره عملی امام امیرالمؤمنین علیه السلام حاکی از آن است که مدل مستفاد از مکتب تربیتی ایشان، درست در نقطه مقابل مدلی است که توسط پردازش‌گران رویکرد فرامدرنیسم عرضه شده است. کوشش نویسنده نیز این است که با مراجعه به برخی از گفتارها و سیره امام علیه السلام، مدل علوی در تربیت اخلاقی را، که در برابر اصول و روش‌های فرامدرنیسم قابل طرح است، شناسایی، شاخص‌گذاری و پیشنهاد کند. بی‌تردید این اقدام، اولیه و مقدماتی است و تنها برخی از چالش‌های این تقابل را ردیابی کرده است. ترسیم چهره روشن‌تر و کامل‌تر از این مکتب تربیتی، نیازمند جستجوها و پژوهش‌های مکمل دیگر است.

در این نوشتار از بین چهار نکته گفته شده در بالا، تنها به بررسی و تبیین دو نکته اول (کلی و جهان شمول بودن اصول اخلاقی) و چهارم (نقش شگرف الگوها در تربیت اخلاقی) بسنده شده و دو نکته دیگر به تحقیقات بعدی موکول شده است.

نویسنده گرانقدر مقاله «تربیت اخلاقی از منظر مدرنیسم و اسلام: بررسی و نقد تطبیقی مبانی و اصول»^۱ در بخش پایانی مقاله خود به نقل و دسته‌بندی مبانی و اصول دخیل در تربیت اخلاقی از نگاه فرامدرنیست‌ها پرداخته و آن‌ها را به بررسی و نقد می‌کشد. در مقاله حاضر از اصول طبقه‌بندی شده مقاله مذکور، لیست‌برداری شده و با مراجعه به سایر مقالات مرتبط در چارچوب سیره علوی، بازنگری و بررسی شده است.

«و. دی راست» (V.D Rust) در توضیح شمولیت زدایی و نفی هرگونه کلیت‌انگاری از نگاه فرامدرنیست‌ها می‌گوید: «فرامدرنیسم آن دسته از نظام‌های فکری فلسفی را که به دست دهنده برخی از استانداردهای جهانی باشد رد می‌کند. نمونه این استانداردها همان‌هایی است که در نوشته‌های افرادی همانند آدام اسمیت، زیگموند فروید، جورج هگل، کارل مارکس و اگوست کنت یافت می‌شود» (راست ۱۹۹۱، ص ۶۱۶).

به اعتقاد فرامدرنیست‌ها، خرد بنیادین و معیارهای منطقی و ارزش‌های جهان شمول، پرداخته فرهنگ مدرنیسم است و از این‌رو در فرهنگ فرامدرنیسم، اخلاق باید با توجه به معیارهای محلی و بومی هنجارگذاری شود و در عرضه هنجارها و بایدها و نبایدها اخلاقی نمی‌توان از مبنای عقلانی خاصی کمک گرفت. تنها ابزار قابل استفاده در این رهگذر، فرآیند گفت‌وگو است که طرفین درگیر را به نتایج خاصی منتهی می‌کند. از نگاه «میشل فوکو» (M. Foucault) حتی در فرآیند گفت‌وگو نیز متغیر روابط قدرت و نحوه ارتباط طرفین و نگاهی که به یکدیگر دارند، سازنده حقایقی است که به آن می‌رسند. از این‌رو است که فرامدرنیست‌ها به داشتن روابط صحیح، بیش‌تر از دستیابی به ایده‌های درست بها می‌دهند (سیبج ۱۹۹۹، ص ۱۷۰). «رورتی» (R. Rorty) هم بر این باور است که دانش اخلاقی کارگروه خاصی نیست و مردم در گذر ایام زندگی خود و با توجه به توانایی و شایستگی خود، به تدریج آن را پدید می‌آورند. شیوه کارآمد در این فرآیند مشارکت‌آمیز، همان گفتگو و داد و ستد اندیشه‌هاست که جریانی غیر اقتداری و دو طرفی است (کهلی ۱۹۹۵، ص ۵۱).

بنابراین نظام اخلاقی پذیرفته شده در نگاه فرامدرنیست‌ها، نظام اختصاصی و محلی و گفتگو

۱. نویسنده این مقاله جناب آقای دکتر سید مهدی سجادی، عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس هستند. نشانی و مشخصات کامل مقاله در بخش فهرست منابع آمده است. لازم به ذکر است که مطالب نقل شده از این مقاله، به منابع اصلی ارایه شده در آن ارجاع شده است.

از اصول اخلاقی فراگیر، سخن از فرا روایت‌ها^۱ و طرح‌های بزرگ تحمیلی یا تروریسم نظری است. فرا روایت‌ها ساختارهای عقلانی جهانی هستند که توضیح‌گر «خوب»، «حقیقت» و «زیبایی» هستند (آزمون و کراور ۱۹۹۵، ۳۶۳). از این روی «هانری ژیرو» (Henry Grioux) از طرفداران سرسخت فرامدرنیسم، پیش کشیدن انتزاعات کلی اخلاقی را بی توجهی به جنبه‌های خاص و محلی و روندی تمامیت طلب، تحمیلی و تروریستی می‌داند (ژیرو ۱۹۸۸، ص ۷۷). ایده‌های اخلاقی و غیر اخلاقی، دستاورد عمل اجتماعی و گفتمانی است که افراد با یکدیگر انجام می‌دهند (سیچ ۱۹۹۹، ص ۱۶۱). فرامدرنیست‌ها اصول اخلاقی را با عواطف همبسته می‌دانند و معتقدند به جای آن‌که ما براساس ارزش‌های واقعی عمل کنیم، باید بپذیریم که ارزش‌ها به موازات رفتارهای ما شکل می‌گیرند. از این رو به موازات تغییر در شرایط و اوضاع و احوال، معیارهای ارزشی نیز متحول می‌شوند. نتیجه آن‌که ارزش‌ها و اخلاقیات در بستر تاریخ شکل گرفته و متحول می‌شوند (کهللی ۱۹۹۵، ص ۳۹). تربیت اخلاقی روندی است که از نظر روش‌ها و اهداف، نسبی و متحول است.

درباره مخالفت با الگو مداری و اقتدار گرایی، فرامدرنیست‌ها استدلال می‌کنند که اخلاق و تربیت اخلاقی چیزی جز بازتاب علایق و ارزش‌های پذیرفته شده یا پرداخته شده شخصی نیست. بنابراین در این روند باید به تمامی علایق درگیر توجه نمود و نباید فرد یا گروه خاصی از فراگیران را در معرض پذیرش نظام اخلاقی خاصی واردلاو یا وادار به آن نمود. روند تربیت اخلاقی باید روندی دموکراتیک و داد و ستدی باشد و کسی حق ندارد خود را الگو و مدل بهینه و قابل یا لازم الاتباع قلمداد کند.

فراگیران را نباید براساس اصول و قواعد اخلاقی خاصی که برگرفته از اندیشه و عمل الگوی خاصی است، تربیت نمود. این کار به القاء و تلقین اخلاقیات خاص بیش تر نزدیک است تا به تربیت اخلاقی. فرآیند تربیت اخلاقی باید باز و منفعل باشد تا بتواند انگیزش لازم برای پذیرش اصول اخلاقی را در فراگیران فراهم آورد. فراگیران باید احساس کنند که اصول و ارزش‌های اخلاقی را خود بر می‌گزینند. لازمه چنین رویکردی، این است که دست اندرکاران تربیت اخلاقی، به علایق، نیازها و تفاوت‌های فراگیران توجه کنند و آنان را به یک نظام اقتدارگرا و تحمیلی سوق ندهند (بک ۱۹۸۸، ص ۳۹).

با این توصیف تربیت اخلاقی یک روند دو طرفه است که حتی مربیان نیز در مواردی نیازمندند برخی از اصول اخلاقی و ارزش‌ها را یاد بگیرند. رابطه مربی با فراگیر، نباید رابطه‌ای از بالا به پایین و عمودی باشد، بلکه باید دوسویه و هم‌افق باشد تا طرفین در آن به داد و ستد بپردازند. و بالاخره نکته نهایی این که روش آموزش و پرورش فرامدرنیستی، به پرسش‌گری و

تردیدمند بودن مشروعیت داده و آن‌ها را عنصر همبسته و همگونی در فرآیند رشد آگاهی و حتی ایمان می‌داند (سیبج ۱۹۹۹، ص ۱۶۸).

به گمان نویسنده حتی فهم و نقد دو اصل یاد شده، نیازمند بررسی و موشکافی مبانی نظری و فلسفی خاصی است که از مجال این نوشته بیرون است و یا لاقابل ورود ما به عرصه کلام و سیره علوی را به درازا یا تأخیر می‌کشاند. این گونه مباحث معمولاً محقق را به دامنه پریپچ و خم چالش‌های فلسفه اخلاق منتهی می‌کند. از این رو، با وجود اعتراف به کاستی‌های تئوریک این نوشته، نویسنده کوشیده است هم اصلی خود را به تحلیل و تجزیه کلام و سیره علوی مبذول نماید و چالش‌های تئوریک را تنها در چارچوب تحلیل محتوای کلام علوی به صورتی فشرده و اشاره‌وار دنبال کند.

اصول ثابت و فراگیر در تربیت اخلاقی

به نظر می‌رسد تکیه بر اصل اول که حاکی از نفی هرگونه قاعده و اصل کلی اخلاقی است، پیش از هر چیز واکنش تند فرامدرنیست‌ها در برابر برخورد کلیشه‌ای و همسان‌انگاری عقل محور فرهنگ مدرنیسم با انسان و بی‌توجهی به جنبه‌های اختلاف و تفاوت انسان‌هاست. اما به جای وارد سازی عنصر فراموش شده تفاوت، فرامدرنیست‌ها، خود دچار نوع دیگری از یکسوزنگری در انسان‌شناسی و قضاوت‌های ارزشی خود شدند و به کلی هم خود را صرف برجسته سازی تفاوت‌ها و نادیده انگاری هر نوع اشتراک و همگرایی نمودند.

بریدگی از وحی تعالیم آسمانی و احساس استقلال و بی‌نیازی در توان عقلانی برای درک و فهم هر نوع قانون و هنجار ارزشی و غیر ارزشی، که از جمله شاخص‌های فرهنگ مدرنیسم است، فرامدرنیست‌ها را بر آن داشت که مخالفین خود را با این سؤال رو به رو سازند که «آیا اساساً حقیقت و واقعیتی بیرون از حوزه خواست و علایق شخصی وجود دارد که ما عقول انسان‌ها را تشویق به فهم آن بنماییم؟» به علاوه، «آیا اساساً عقل انسان توان چنین کشفی (واقع نگری و واقع شناسی) را دارد؟» و از این گذشته «به چه دلیل لازم است همگان از دستاورد عقل فرد یا گروه خاصی تبعیت کنند؟» بنابراین از آن‌جا که اصول جهانی و فراگیر اخلاقی در چنین نگاهی دستاورد عقل انسان تلقی شده است، و این نگاه هنوز از پاسخ روشن به سؤالات بالا ناتوان است، طرح اصول اخلاقی ویژه، بومی و محلی از طرف فرامدرنیست‌ها به عنوان جایگزین مطرح شده است. اما در یک نظام اخلاقی که بیش‌تر اصول آن برگرفته از وحی و تعالیم آسمانی است و خالق انسان آن‌ها را به عنوان بایدها و نبایدهای عمومی و فراگیر برای تمامی مکلفین وضع و جعل نموده، انتظار اصول و مبانی جهان شمول، کار بیهوده یا مشکل‌زایی نیست؛ البته وحی مداری در فهم اصول و ارزش‌های اخلاقی، به معنی نفی توان محدود عقل، فطرت و حتی اصول و ارزش‌های بدیهی نیست.

اضافه بر این، طرح انسان‌شناختی یک مکتب اخلاقی، ترسیمی که از انسان، گستره و هدف نهایی زندگی وی، استقلال یا وابستگی وی و داشته‌ها و ابعاد گوناگون شخصیت او به دست می‌دهد، به شدت بر ارایه یا نفی اصول و مبانی عام و فراگیر تأثیر می‌گذارد. مرتبط یا بیگانه دانستن اصول و ارزش‌های اخلاقی با اصول جهان‌بینی و فلسفه زندگی، از دیگر عوامل دخیل در تفاوت مکتب‌ها نسبت به پذیرش یا رد اصول عام و فراگیر است. برای نمونه، در جهان‌بینی الهی اسلام، انسان موجودی است که دامنه زندگی او تا افاق جهان آخرت پیش می‌رود و از سوی دیگر دارای موجودیتی وابسته به خداوند است که تصرف و دخالت در آن، پیش از هر چیز منوط به خواست خداوند است. با توجه به این بینش‌های برگرفته از جهان‌بینی الهی، اصول و ارزش‌های اخلاقی در اسلام جهت‌دهی خاصی خواهند داشت. مثلاً در یک جهان‌بینی که انسان دارای هویتی وابسته به خداوند است، خداوند رب و عهده‌دار اوست و دامنه‌ی زندگی او همان سان که از طرف خالق و مالک او تدبیر شده، امتداد می‌یابد و بر همین اساس باید شکل‌دهی شود. این دو نکته همان نقشی است که اصل مبدأ و معاد در زندگی انسان و در جهت‌دهی ارزش‌های اخلاقی ایفا می‌کند. از این‌رو هرگونه خیر و شرّ و خوب و بد اخلاقی، با توجه به دو اصل مبدأ و معاد معنا می‌یابد (مصباح‌یزدی ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۹۹-۱۰۰).

از دیگر مسائلی که در ارتباط با تعامل نظام اخلاقی و جهان‌بینی مطرح است، منبع آگاهی‌ها، داوری و قضاوت درباره ارزش‌های اخلاقی است. از نظر گروهی ممکن است منبع داده‌های اخلاقی چیزی جز عقل و فطرت نباشد. از نگاه اینان، ارزش‌های اخلاقی یا همه بدیهی‌اند و یا اگر بخشی هم نظری و پیچیده است، با کنکاش عقل قابل دستیابی است. در این صورت است که سؤالات متعددی رخ می‌نماید که آیا اساساً برد و توان عقل انسانی به اندازه‌ای هست که پردازشگر تمامی اصول و ارزش‌های اخلاقی باشد؟ آیا عقل در پرداخت اصول و ارزش‌های اخلاقی قادر است تمامی متغیرهای دخیل را لحاظ کند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ سؤالات بالا، سؤال دیگر این است که آیا عقل می‌تواند مصادیق ارزش‌ها و افعال اخلاقی را که به سعادت انسان می‌انجامد، تعیین کند؟ توجه به این چالش‌هاست که برخی از متفکرین شیعی را بر آن داشته که به صراحت بگویند که بدون به میان کشیدن پای وحی، سرنوشت بیشتر مکاتب اخلاقی به فرو رفتن در باتلاق صرف نظری و انتزاعی و در نهایت زیر سؤال بردن کلیت توان عقلانی بشر در راهیابی به اصول و ارزش‌های اخلاقی عام و فراگیر است. برعکس، آن دسته از مکاتبی که علاوه بر عقل بر داده‌های وحیانی تکیه نموده‌اند، به سادگی توانسته‌اند از پیچ و خم پاسخ به بسیاری از چراهای مطرح در پردازش اصول و ارزش‌های اخلاقی برآیند.

از این‌رو، شایسته است هنگام ردیابی اصول و مبانی فراگیر اخلاقی در سیره علوی، به این اصول موضوعه توجه نماییم که در یک نظام اخلاقی اسلامی اصول و ارزش‌های اخلاقی نه

همه بدیهی‌اند و نه می‌توان تنها با تکیه بر تجربه یا عقل به آن‌ها دست یافت و نه ممکن است با تکیه بر سلیقه و خواست مردم آن‌ها را تعیین نموده یا تغییر داد (مصباح یزدی ۱۳۷۷، صص ۱۰۴-۱۰۶).
با در نظر گرفتن این متغیرها، مرور برخی از کلمات و سیره عملی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام حاکی از آن است که در مکتب تربیتی ایشان، روند تربیت اخلاقی با تکیه بر اصول و مبانی ثابت و روش الگو مدار پیش می‌رود. توحید مداری، آخرت‌گرایی، تقوا محوری و فطرت‌مداری، برخی از اصول و مبانی کلیدی تربیت اخلاقی در مکتب تربیتی امام علی علیه السلام است. هم‌چنین روش الگویی، مسئولیت‌الگوها و شرایط لازم در یک الگو، از جمله نکاتی است که در لابه‌لای کلمات امام مورد توجه قرار گرفته است.

کاوش در گفتارها و سیره عملی امام امیرالمؤمنین علیه السلام حاکی از آن است که هرگونه تربیت دینی و اخلاقی در مکتب تربیتی امام، بر دسته‌ای از اصول و مبانی استوار است که کلی، عام و فراگیرند. این کاوش، هم‌چنین حاکی از آن است که گذشته از تفاوت‌ها و دگرگونی‌هایی که نظام‌های تربیتی می‌توانند با یکدیگر داشته باشند، شاخص‌های مشترک و عمومی‌ای نیز وجود دارند که وحدت بخش و جمع‌کننده نظام‌هایی خواهند بود که بخواهند اسلامی تلقی شوند. برخی از این شاخص‌های مشترک به صورت زیر قابل دسته‌بندی است:

۱. آخرت‌گرایی

مکتب تربیتی علوی در صدد است فراگیران را آخرت‌گرا و آخرت‌نگر تربیت کند. گفته‌ها و کنش‌های تربیتی امام، همواره بر این متمرکز بود که فرزندان، دوستان، یاران و اطرافیان خود را به آخرت‌گرایی و گذار فکری و عملی از پل زندگی دنیا دعوت کند. برای نمونه، امام در سی و یکمین نامه نهج‌البلاغه، خطاب به فرزندان امام حسن مجتبی می‌نویسند: «واعلم أنك انما خلقت للأخرة لا للدنيا؛ پسرم بدان که تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا».

به شهادت این نامه، اساس آفرینش انسان در جهت رسیدن به زندگی در جهانی دیگر پی‌ریزی شده است. از این رو همه تلاش‌ها و تکاپوهای تربیتی و غیر تربیتی، باید در جهت آماده‌سازی و سوق دهی انسان‌ها به سمت زندگی آن جهانی قرار گیرد. دنیا‌گرایی و هدف‌انگاری دنیا برای کنش‌ها و واکنش‌ها، در واقع خروج از مسیر درست آفرینش و استراحت دائمی در منزل‌های بین راه است.

در کلام چهل و دوم نهج‌البلاغه، امام بار دیگر این نکته را مورد تأکید قرار داده و می‌فرماید: «فكونوا من أبناء الأخرة ولا تكونوا من أبناء الدنيا، فان كل ولد سيلحق بأمه يوم القيامة؛ از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا؛ چراکه در روز قیامت هر فرزندی به مادر خود ملحق می‌شود».
در این کلام نیز امام گستره زندگی انسان را تا دامنه زندگی آن جهان گسترده می‌بیند و هشدار می‌دهد که در نگرش و عمل، فراگیران مکتب‌اش به گونه‌ای باشند که تلاش‌های‌شان در بین راه زندگی دنیا و آخرت عقیم نماند یا گم نشود و چشم‌ها تا پایان، افق زندگی را که همان دستیابی به

سرای آخرت است، ببینند. این گوشزد به گونه‌های مستقیم و غیر مستقیم دیگری در سیره علوی مورد توجه قرار گرفته است. بدیهی است که اگر ما نیز همانند امام، این اصل را به آفرینش انسان گره بزنیم، آخرت‌گرایی از جمله اصول عام و فراگیر زندگی تمامی انسان‌ها خواهد بود.

۲. تربیت تقوا محور

دومین اصل و مبنای عمومی و فراگیر در مکتب تربیتی امام علی علیه السلام، تکیه بر تربیت تقوا محور است. امام در سراسر نهج البلاغه و سایر گفته‌های خود، مخاطبین را به کسب و ویژگی تقوا هدایت و تشویق کرده و هدف نهایی در تربیت‌های اخلاقی را رسیدن به اوج تقوا و خود کنترلی در ارتباط با ارزش‌های الهی (خدا پروایی) می‌دانند. چه بسا این تأکیدات و توصیه‌های امام علیه السلام نیز برگرفته از این آیه کریمه قرآنی باشد که می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»؛ به راستی که کریم‌ترین شما (انسانها) نزد خداوند کسی است که پرهیزگارتر باشد» (حجرات، ۱۳). دستیابی به این کرامت، چیزی است که نبی مکرم اسلام در گفتاری نبوی، آن را غایت اصلی بعثت خود بر شمرده است: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛ به پیامبری برانگیخته شدم تا مکارم (رفناهای اخلاقی خیر و یاراه‌های رسیدن به کرامت‌های اخلاقی) را تنمیم و تکمیل نمایم» (بحارالانوار، ج ۷۰، باب ۵۹، ح ۱۸).

تربیت اخلاقی تقوا محور، در واقع زیر مجموعه‌ای از یک اصل برتر به نام تربیت «توحید محور» است که از جمله اولین اصول فراگیر مکتب تربیت اخلاقی علوی است. تقوا چیزی جز خدا پروایی و التزام به اوامر و نواهی الهی نیست که به نوبه خود نیازمند پیش نیاز معرفت و ایمان بالله است. کسی می‌تواند به نوعی خود کنترلی خدا محور دست یابد، که در فلسفه زندگی خود توحید و ایمان به خدا را در متن جهان‌بینی خود قرار داده باشد. امام علی علیه السلام در حکمت ۴۱۰ نهج البلاغه خاطر نشان می‌سازد که تقوا، محور و گوهر اصلی و بلکه سرآمد ارزش‌ها در نظام اخلاقی است و تمامی تلاش‌های رفتاری باید به آن ختم شود: «التَّقْوَى رَأْسُ الْأَخْلَاقِ»؛ تقوا در رأس همه ارزش‌های اخلاقی است». در سیره امام علی علیه السلام به کمتر موردی بر می‌خوریم که مستقیم امام مردم را دعوت، تشویق و توصیه به تقوا نکرده باشند. امام در خطبه ۱۸۳ نهج البلاغه، خاطر نشان می‌سازد که تقوا، توصیه خداوند متعال و فرجام دستیابی به رضایت او در گستره زندگی است؛ گو این که درخواست خداوند از بندگان، اهتمام به این گوهر و تحقق آن در ساختار شخصیت آنان است. در خطبه ۱۹۱ نهج البلاغه، امام پای بندی و التزام به کسب تقوا را از جمله حقوق خداوند بر بندگان و دستیابی بندگان به حقوق بر خداوند تلقی می‌کنند. در خطبه ۲۳۰ نیز، امام علی علیه السلام تقوا را کلید درستی‌ها و راستی‌های گفتار و کردار دانسته و تأکید می‌کنند که این گوهر، انسان را از بردگی‌ها، اسارت‌ها، لغزش‌ها و هلاکت‌ها رهایی خواهد بخشید. در صدو نود و سومین خطبه، امام علیه السلام پرهیزگاران را کسانی می‌دانند که از بین بندگان خداوند تمامی ویژگی‌های برتر شخصیت در آنان جمع شده و به ظهور رسیده است. امام

خاطر نشان می‌سازند که از بین منزلت‌های گوناگونی که خداوند در دنیا برای بندگان خود قرار داده، تنها متین هستند که توانسته‌اند به منزلت برتر جمع فضایل دست یابند: «وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَازِينَهُمْ، فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْقَضَائِلِ؛ و هر یک از بندگان را در جایگاه خویش قرار داد، و پرهیزگاران در دنیا دارای فضیلت‌های برترند».

۳. فطرت مداری در تربیت اخلاقی

از دیگر اصول فراگیر و جهان شمول تربیت اخلاقی، که از سیره علوی قابل دریافت است، تأکید امام علیه السلام بر فطرت مدار بودن تربیت اخلاقی است. امام در جای جای کلمات خود به روشنی این نکته را برجسته نموده‌اند که هر نوع کار تربیتی، باید بر پایه داشته‌های فطری و دست‌مایه‌های تکوینی انسان متکی باشد. مریب باید بکوشد متربی را برای شکوفا سازی دست‌مایه‌های فطری‌اش یاری دهد. چه بسا این تأکید امام، برگرفته از پیامی باشد که در آیات کریمه هفتم و هشتم از سوره مبارکه «شمس» گوشزد شده است: «وَأَنْفُسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفرید و) منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (خیر و شر) را به او الهام کرده است». این الهام فطری می‌تواند گرایش یا شناختی باشد که در آن راه‌ها یا عواملی که به فجور و تقوا می‌انجامد، به صورتی تکوینی به انسان اعطا شده است. امام علیه السلام در هفتاد و دومین خطبه می‌فرماید: «و جاعل القلوب علی فطرتها، شقیها و سعیدها؛ ای خداوندی که دل‌ها را بر فطرت خاص خود سرشتی، برخی سعید و بعضی شقاوت زده (یا بخشی به سعادت و بخشی به پلیدی رهنمون است)». در جای دیگر و در بخشی از اولین نهج البلاغه، امام از جمله رازها و فلسفه‌های بعثت پیامبران را شکوفا سازی فطرت خداگرا و بیرون کشیدن پاسخ و فاداری به پیمان فطری و تکوینی، که سرشت انسانها بر آن قرار داده شده، می‌داند. امام علیه السلام در این باره می‌فرماید: «بعث فیهم رسله، و واتر الیهم انبیائه، لیستأدوهم میثاق فطرته؛ خداوند پیامبران خود را برانگیخت و رسولان خود را پی در پی اعزام فرمود، تا انسان‌ها را به وفاداری به پیمان فطرت فرا خواند». در بخشی از خطبه ۱۱۰، امام محتوای این پیمان فطری را برجسته تر نموده و می‌فرماید: «و کَلِمَتهِ الْأَخْلَاصِ فَأَنَّهَا الْفِطْرَةُ؛ و یکتا دانستن خدا، عین فطرت انسانهاست». بر این مبنا یکتاگرایی و یکتانگری از جمله محتواهای تردیدناپذیر فطرت انسانهاست و بالاتر آن که، امام این گرایش یا نگرش را عین فطرت انسان می‌داند. خداگرایی و میل فطری دل انسان‌ها به خدا، در پانزدهمین نامه امام نیز مورد تأکید و توجه قرار گرفته است. امام علیه السلام وقتی در میدان جنگ به نیایش می‌پرداخت، گفتار خود را چنین آغاز می‌نمود: «اللهم الیک أفضت القلوب؛ بار خدا یا! دل‌های تمامی آدمیان به سوی تو روان است». این گفتار علوی نیز فطرت دل‌ها را متمایل به خداوند و جهت یافته به سمت او می‌داند.

روش الگویی در مکتب تربیتی علوی

پس از گذار از برخی از اصول و مبانی تربیتی که از لابه‌لای کلمات امام علیه السلام قابل دریافت بود، بار دیگر این کلمات را مورد بازنگری قرار می‌دهیم تا برجستگی و اهمیت روش الگویی را در مکتب تربیتی علوی ردیابی نماییم. گفته‌های امام علیه السلام به گونه‌های مستقیم و غیر مستقیم الگو مداری و اهمیت پیروی و مدل برداری از الگوهای بی‌پیرایه‌ی تربیتی را، از جمله مهم‌ترین روش‌ها در جهت دهی تربیتی قلمداد می‌کنند. اهتمام بیش از حد امام علیه السلام بر اهمیت و حساسیت روش الگویی، به این خاطر است که در جهان‌بینی اسلامی، پشتوانه اعتقاد به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامت پیشوایان معصوم علیهم السلام و به رفتار کشیده شدن این اعتقادات، اصل الگو مداری است. پس از گذر از پیچ و خم چالش‌های استدلالی اصول جهان‌بینی، نوبت به الگو برداری رفتاری از سیره پیامبر و امامان می‌رسد و این مهم در صورتی کار آمد است، که از نقطه نظر تربیتی، شیوه الگو دهی و الگوپذیری دارای نقش مؤثر و پذیرفته شده باشد؛ در غیر این صورت فرد معتقد، در سطح اعتقاد ذهنی و یا حداکثر قلبی باقی می‌ماند و هرگز در صدد پیروی رفتاری بر نخواهد آمد. توجه به این نکته است که ذهن ما را در فهم بهتر تأکیدهای امام در اجتناب ناپذیری الگو، روشن و قانع شده می‌نماید. در سیره علوی بحث از الگوها و تأکید بر روش الگویی، با مطرح ساختن زندگی و روش زندگی پیامبر به عنوان برجسته‌ترین الگوی تربیتی آغاز می‌شود. امام در خطبه ۱۶۰ نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَافٍ لِكُلِّ فِي الْأَسْوَةِ... فَتَأْتِي بَنِيكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْيَبِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَةَ لِمَنْ تَأْتِي... وَأَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمَتَأْتِي بَنِيَّةٍ وَالْمَقْتَصَّ لِأَثَرِهِ...» برای تو کافی است که راه و رسم زندگی پیامبر اسلام را الگو قرار دهی... پس از پیامبر پاک و پاکیزه الگو بگیر؛ چراکه در زندگی وی الگویی است برای الگو خواهان و... محبوب‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند و گام بر جایگاه قدم او نهد...» پیام نهفته تربیتی این کلام، این است که امام در این گفتار، پس از خاطر نشان ساختن جایگاه شگرف اسوه‌گیری از سیره نبوی، مردم را به پیروی رفتاری از آن سیره تشویق و امر نموده و پیشگامان این راه را، از جمله محبوب‌ترین بندگان خدا می‌داند. چه بسا این تشویق و اشاره به جایگاه الهی الگو گیران از سنت نبوی، به این خاطر باشد که الگو گیران با پیروی رفتاری خود رهیافته‌تر و در بستر قرب پیشگام‌ترند. در ادامه همین خطبه، امام علیه السلام بهره‌مندی از الگویی پیراسته و مصون از خطا را که همان اسوه نبوی است، از جمله سنت‌ها و نعمت‌های بزرگ خداوند بر بندگان خود می‌داند که با پیش رو داشتن آن، بی‌هیچ دغدغه و لغزشی می‌توان آن را پی گرفت و در مسیر هدایت گام زد. در این باره امام علیه السلام چنین می‌فرمایند: «فَمَا أَعْظَمَ مَثَلَهُ اللَّهُ عِنْدَنَا حَيْثُ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلْفًا نَتَّبِعُهُ، وَفَائِدًا نَطَّلُقُ حَقِيقَهُ؛ وَ! چه بزرگ است منتی که خداوند بر ما نهاده که از نعمت بزرگ رهبری پیشتان برخوردارمان ساخته که وی را پیروی کنیم و پیشوایی عطایمان کرده،

که گام در جای پایش نهیم».

امام علیه السلام در بر شماری عوامل مؤثر بر شخصیت خود نیز، سیره نبوی را کلیدی‌ترین الگوی جهت دهنده دانسته و در خطبه ۱۹۲ (قاصعه) خاطر نشان می‌سازد که در گستره زندگی خود، همواره با پیامبر همگام و همراه بوده و هم‌چون سایه‌ای آن حضرت را دنبال می‌کرده‌اند و ایشان هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق نیک را برایشان آشکار می‌ساخته است و فرمان می‌داده که به پیامبر و سیره او اقتدا نمایند. سخن امام علیه السلام در این باب چنین آغاز می‌شود که: «ولقد كنت أتبعه اتباع الفصيل أثر أمه، يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علما، وتأمُرني بالأقتداء به؛ و من همراه با پیامبر بودم بسان فرزندى که همیشه با مادر است. هر روز نشان تازه‌ای از اخلاق نیکو برایم آشکار می‌فرمودند و به من فرمان می‌دادند که به ایشان اقتدا نمایم». از این روست که امام علیه السلام راهیابی خود به مکارم اخلاق را، رهین همراهی و همگرایی با پیامبر می‌دانند؛ چرا که در غیر این صورت تمام تلاش‌های انسان، سرعت‌گیری در بیراهه روی است.

بسه کوی عشق منه بسی دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد و نیز:

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
اجتناب ناپذیری الگو در فرآیند تربیت اخلاقی، حتی برای تربیت خود پیامبر صلی الله علیه و آله که اولین انسان کامل مکتب تربیتی اسلام است، در همین خطبه مورد تأکید امام علی علیه السلام قرار گرفته است: «ولقد قرن الله به صلى الله عليه وآله من لدن أن كان فطيما أعظم ملك من ملائكة يسلك به طريق المكارم، ومحاسن أخلاق العالم، ليله ونهاره؛ از همان لحظه‌ای که پیامبر را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته (جبرئیل) خود را با وی همراه ساخت تا شب و روز وی را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیک راهنمایی کند». جبرئیل، فرشته وحی پیش از آن‌که بر پیامبر وحی را نازل کند، مأمور تربیت پیامبر و عرضه الگوی راستی‌ها و پاکی‌ها بر وی بود. این الگوی رفتاری، پیامبر را پیش از دریافت هر گونه داده‌های وحیانی، هدایت عملی و کرداری می‌نمود تا این که وی خود، الگوی رهپویان اخلاق و راستی شد.

نقش شگرف سیره الگویی نبوی، در خطبه‌ای دیگر به گونه‌ای دیگر مورد تأکید قرار گرفته است^۱ و امام علیه السلام راز ضرورت پیروی از هدایت و سنت نبوی را، برتر بودن و جهت دهنده‌تر بودن آن می‌دانند. این نکته گذشته از تأکید بر شیوه الگو مداری در تربیت، اقتداری بودن الگوهایی را که ریشه در وحی و داده‌های وحیانی دارند می‌رساند. نکته جالب توجه این‌که تأکید بر الگو مداری اقتدارگرا، در کلام امام علی علیه السلام از الگوی نبوی که از پیراستگی و مصونیت وحی

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۰: «از راه و رسم پیامبرتان پیروی کنید که بهترین راهنمای هدایت است، رفتارشان را با روش رفتاری پیامبر تطبیق دهید که هدایت‌کننده‌ترین روشها است».

مدار برخوردار است، آغاز می‌شود و آنگاه به نقش سایر الگوها منتقل می‌شود.

پس از برجسته‌سازی نقش الگویی پیامبر ﷺ، امام در خطبه ۹۷ بر نقش الگویی زندگی و سیره اهل بیت ﷺ تأکید می‌ورزند: «مردم! به اهل بیت پیامبران بنگرید؛ از آن سو که آنان گام بر می‌دارند بروید؛ پای در جای پای آنان بگذارید که هرگز آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی و هلاکت نمی‌کشانند. اگر سکوت کردند، سکوت کنید و اگر قیام نمودند همراهشان قیام کنید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان عقب نمانید که نابود می‌گردید» (نهج البلاغه، خطبه ۹۷).

امام ﷺ ضمن هشدار به ضرورت الگو برداری از زندگی پیشوایان معصوم ﷺ، اطمینان می‌دهند که پی‌گیری مسیر زندگی اهل بیت ﷺ جای هیچ‌گونه نگرانی نداشته و به شرط همگامی و همراهی مستمر، هدایت و کمال رهروان قطعی است. همانند مورد پیشین (زندگی الگویی پیامبر) این اطمینان، به اتکایی است که اهل بیت ﷺ در راهنمایی‌های خود به وحی دارند. در خطبه ۸۷ نهج البلاغه هنگامی که امام مردم را از اهل بیت گسسته و در مسیر هدایت سرگردان می‌بیند یا لحن هشدار آمیزتری چنین می‌فرماید: «مردم! کجا می‌روید؟ با آن‌که چراغ‌های هدایت روشنگر راه‌اند، هم چون سرگشتگان و گم‌راهان به کدامین سوی می‌روید؟ در حالی که عترت پیامبران در بین شما است، چرا سرگردانید؟».

در ادامه همین خطبه، امام با برشماری برخی از ویژگی‌های شخصیتی خود، راه هرگونه توجیه و بهانه جویی را بر مردم می‌بندد و آنان را به الگو برداری از گفتار و کردار خود فرا می‌خواند: «مردم! عذر خواهی کنید از کسی که علیه او هیچ دلیل ندارید، و آن کس خود من هستم، مگر من در بین شما براساس ثقل اکبر که همان قرآن است، عمل نکردم؟... و نیکی‌ها را با رفتار و گفتار خود در بین شما رواج ندادم؟».

در این گفتار، پیام اصلی امام این است که با حضور وی در بین مردم، مدل و الگویی وجود دارد که گفتار و کردارش جهت بخش و الگو دهنده است و مردم با دیدن و مدل برداری از زندگی و سیره او، به برترین کریمه‌های اخلاقی دسترسی دارند.

گذشته از الگوهای عینی و مدل‌های انسانی بیرونی که امام ﷺ از شخصیت پیامبر اکرم ﷺ و شخصیت خود و اهل بیت ﷺ به دست می‌دهند و فراگیران را به الگوگیری از این پیشگامان ره یافته دعوت می‌کنند، گاهی سبک عرضه الگو در گفته‌های امام ﷺ به گونه‌ای است که گویی ایشان از پیش خود و با توجه به معیارهای مکتب تربیتی خویش به ترسیم چهره‌ای نوین از یک مرتبی آرمانی و مورد انتظار می‌پردازند. بنابراین الگوهای عینی از پیش ارائه شده هم، تنها مصادیق این چهره آرمانی هستند. مثلاً هنگامی که ما حکمت ۲۸۹ نهج البلاغه را مرور می‌کنیم و

درصد دستیم اسم و رسم برادری که در گذشته با امام مأنوس بوده را بیابیم،^۱ این احتمال در ذهنمان تقویت می‌شود که گویی امام علیه السلام در تلاش‌اند از یک الگوی بی‌بدیل ولی دست‌یافتنی حرف بزنند. همین برداشت هنگام توصیف متقین در خطبه مذکور به ذهن می‌آید.^۲ هم‌چنین سرآغاز خطبه ۸۷ که به دست‌دهنده ویژگی‌های محبوب‌ترین بندگان خداوند است،^۳ تأییدگر ترسیم چهره الگوی آرمانی و مورد انتظار امام علیه السلام است.

با گذار از الگو مدار بودن زندگی پیامبر و جانشینان معصوم وی، امام به الگو برداری از زندگی کسانی که کوله‌بار تجربه زندگی سالها را بر دوش کشیده‌اند، توجه می‌دهد. ایشان در خطبه ۱۶۶ نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «باید خردسالان شما از بزرگانتان پیروی نمایند و بزرگسالان نیز به خردسالان مهر ورزند». احتمالاً در این خطبه، الگوگیری خردسالان از بزرگسالان به دلیل تجاربی که در طول زندگی کسب کرده‌اند، مورد توجه قرار گرفته است. مدل برداری از پیر راه کوفته و الگوگیری از پدری که خوشه‌های زرین تجربه را در دست دارد، در نامه معروف امام علیه السلام به فرزندان امام حسن علیه السلام مورد تأکید قرار گرفته است. امام علیه السلام در این نامه، وصیت خود را به فرزندان به عنوان پدری سالخورده و در آستانه فنا، که زندگی را پشت سر نهاده، به فرزندی که هنوز تلخ و شیرین زندگی را نچشیده آغاز می‌کنند. توجه دادن و تأکید بر نقش شگرف الگوها در ساحت‌های گوناگون، به ویژه در ساحت‌های سیاسی و اجتماعی، در گفتار دیگری از امام علیه السلام برجسته شده است. ایشان در گفتاری می‌گویند: «مردم به حاکمان و کارگزاران خود شبیه‌ترند تا به پدرانشان». شباهت و تأثر از کارگزاران بر خلاف شباهت به پدران، که ممکن است ریشه در وراثت و تربیت داشته باشد، ناشی از فرآیند الگوگیری و همانندسازی است. اگر چه امام علیه السلام در گفتار بالا درصدد توصیف واقعیت جامعه‌پذیری و تأثر از حال و هوا و فضای سیاسی‌اند نه تأیید آن در همه موارد، اما پیام ضمنی این کلام، تأکید بر نقش الگوهایی است که به شکلی در زندگی

۱. «كان لي فيما مضى آخ في اللؤ؛ در گذشته برادری دینی داشتم که در چشمم بزرگ مقدار بود...». برخی از مفسرین نهج‌البلاغه بر این باورند که مقصود امام از این برادر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا ابوذر غفاری یا عثمان بن مظعون و یا عمار یاسر بوده است. همین تعدد و گوناگونی مصداق گفتار امام علیه السلام، شاهدهی بر تقویت احتمالی است که در متن به آن اشاره رفت. ر.ک: دشتی ۱۳۷۹، ص ۶۹۹ ذیل خطبه‌فوق و رهبر ۱۳۷۹، ص ۹۲.

۲. امام علیه السلام در خطبه ۱۹۳، بدنبال درخواست «هتام بن شریح» یکی از دوستان و شیعیان عابد خود، به ترسیم چهره‌ی متقین می‌پردازد. هتام از امام علیه السلام می‌خواهد که چهره متقین چنان ترسیم شود که گویی وی آنان را پیش روی خود داشته و دارد به آنها می‌نگرد. آن‌گاه امام علیه السلام پس از یک درنگ به برشماری ویژگی‌های متقین می‌پردازد. ترسیم چنان نافذ و تکان‌دهنده است که پیش از پایان یافتن، جان هتام را با خود در هم می‌آمیزد و هتام همان جا جان می‌دهد!

۳. «از جمله محبوب‌ترین بندگان خداوند نزد وی، بنده‌ای است که خداوند او را در زمینه (شناختن و ساختن) خویش یاری کرده است.»

انسان برجسته و درشت می‌شوند.

پس از برجسته سازی اصل الگوپذیری در فرآیند تربیت که در این نوشتار تنها به برخی از موارد آن در سیره علوی اشاره رفت، امام به ظرافت‌ها و نکات مهمی در این فرآیند تأکید دارند که گوشزد نمودن آن‌ها ضروری است. برای نمونه ممکن است کسی بپرسد که آیا الگوپذیری در تمامی موارد و به هر صورت الگوگیرنده را به حق و حقیقت رهنمون می‌کند یا نه و به علاوه، آیا توصیه به الگو پذیری، تحمیل یک نگرش یا منش بر دیگری نیست؟ امام علیه السلام در لا به لای گفتار خود بر نکاتی تأکید دارند که می‌توان آن‌ها را زیر عنوان مسؤلیت‌های الگوها طبقه‌بندی نمود. پیام مهم تربیتی این گفتارها، این است که اگر الگوها مشکل داشته باشد، این به معنای خطا بودن اصل روش الگویی نیست. می‌توان با ارایه معیارهایی، الگوی سالم و بهنجار را از الگوهای لغزش آفرین تفکیک نمود. به علاوه، الگو مداری در سیره نبوی و پیشوایان معصوم، بر داده‌های خطاناپذیر و حیاتی متکی است. این تأکید حاکی از آن است که امام علیه السلام، الگوگیری با شرایط و معیارهای ویژه را توصیه و گوشزد می‌نمایند.

مسئولیت الگوها

۱. دقت در گفتار و کردار و پیش‌گیری از لغزش

امام در گفتاری به لغزش‌پذیری الگوهای غیر معصوم و خطر چشمگیر و گسترده آن توجه می‌دهند که یادآور مسئولیت شگرف الگوهاست. امام در این باره می‌فرمایند: «لغزش یک عالم (الگو دهنده) بسان شکستن کشتی است، که هم خودش غرق می‌شود و هم سرنشینان را به کام آب فرو می‌برد». روشن است که منظور امام از عالم، کسی است که با استفاده از دانش خود در جایگاه هدایت و الگو دهی قرار گرفته و بار هدایت دیگران را به دوش می‌کشد؛ و گرنه دانشمندی که در صدد الگو دهی نیست و از جمع به گوشه‌ای گریخته، همانند کشتی لنگر انداخته و متوقف است.

۲. آغاز از خویشتن و تقدم الگویی رفتاری بر گفتاری

امام علیه السلام در گفتار دیگری تأکید می‌کنند که الگو چه در سطح آموزشی و چه در سطح تربیتی، همیشه باید از خودش و به ویژه از رفتار الگو بخش خود شروع کند: «کسی خود را پیشوای مردم قرار می‌دهد، پیش از آن‌که به آموزش دیگران بپردازد باید خودش را آموزش دهد و نیز باید تربیت کرداری او بر تربیت گفتاری‌اش پیشی داشته باشد» (نهج البلاغه، حکمت ۷۳). هم از این روست که امام علیه السلام در خطبه ۱۷۵، به پیروان خود اطمینان می‌دهند که امام هیچ‌گاه آنان را به کاری دعوت نکرده و از کاری زشت باز نداشته‌اند، مگر این که خود پیش از دیگران به آن امر و نهی، پای‌بند بوده‌اند: «ای مردم! سوگند به خدا من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم مگر آن‌که پیش از آن خود به آن عمل کرده‌ام و از هیچ معصیتی بازتان نمی‌دارم مگر آن‌که پیش از آن، خود آن را ترک کرده‌ام».

۳. توجه به اصل هم سطحی با اقشار آسیب پذیر

مدل تربیتی در تمامی ساحت‌ها، به ویژه در مسایل اقتصادی و اجتماعی، باید به گونه‌ای رفتار نماید که توده مردم به ویژه اقشار آسیب‌پذیر، گرایش به پیروی از الگو داشته باشند و به مشی رفتاری وی اعتماد کنند. امام علیه السلام در خطبه ۳۰۹ نهج البلاغه چنین می‌فرماید: «خداوند بر پیشوایان عدل واجب فرموده که خود را با مردم ناتوان هم سطح نمایند تا فقر و ناداری، تنگدست را به هیجان نیاورده و به طغیان نکشاند». از نقطه نظر تربیتی، بی‌توجهی به مسئله هم سطحی، نه تنها مردم را از الگو سرخورده و زده می‌کند، بلکه آنان را به احساس ناکامی و واماندگی کشانده و در نهایت وادار به سرکشی طغیان می‌کند.

۴. اصل همراهی در تجربه‌ی دشواری‌ها

از دیگر نکات مورد تأکید امام درباره مسئولیت‌های الگو، تلاش وی برای هم سطح ماندن و حتی تجربه تلخی‌ها و سختی‌هاست. امام در نامه ۴۵ که خطاب به «عثمان بن حنیف» است، می‌فرماید: «آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین بخوانند و در تلخی‌های روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی‌های زندگی الگوی آنان نگردم؟».

در این نامه نیز امام علیه السلام از جمله شرایط صداقت و پیشوایی و راهبری را مشارکت و همدردی در تلخی‌ها، دشواری‌ها و ناکامی‌های زندگی می‌دانند؛ این مهم راه الگوگیری را هموارتر و شکیبایی در تحمل دشواری‌ها را برای الگوگیران آسان‌تر می‌نماید. در آغاز همین نامه، امام علیه السلام اصل الگو مداری در فرآیند تربیت را به گونه‌ای عام‌تر و شامل تر باز می‌نماید: «آگاه باشید! که هر پیروی را امامی است که از وی پیروی می‌کند، و از نور دانش‌اش روشنی می‌گیرد». آن‌گاه امام در ادامه به نکته مهمی در پایداری در الگوگیری رفتاری اشاره می‌کنند که اگر انسان الگوی رفتاری خود را درست بازشناسی کرد و در جریان عمل از پی جویی و همگامی با الگو باز ماند، نباید از تلاش دست بکشد و دست کم به اندازه توان خود در ردیابی الگو کوشش نماید. امام علیه السلام در این باره می‌فرماید: «بدانید که شما توان انجام چنین کاری را ندارید، اما با پرهیز کاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و درست‌کاری مرا یاری دهید». در ادامه حکمت ۲۸۹ نیز امام علیه السلام بار دیگر ثبات در الگوگیری و تلاش برای ادامه راه را با توجه به سطح توان مورد تأکید قرار می‌دهند: «پس بر شما باد روی آوردن به این گونه ارزش‌های اخلاقی و التزام به آن‌ها، تا آن‌جا که با یکدیگر در رسیدن به آن‌ها سبقت بجوید، و اگر نتوانستید، بدانید به دست آوردن برخی از این ارزش‌ها، بهتر از رها کردن تمامی آن‌هاست».

در مسایل تربیتی توجه و تلاش برای رسیدن به نقطه اوج موفقیت، معمولاً افرادی را که نتوانسته‌اند خود را به آن نقطه برسانند، دچار یأس و شکست می‌کند و این از جمله آسیب‌های روش الگویی است. وقتی فراگیر هر چه می‌کوشد خود را هم‌چنان از الگو و مدل دور می‌بیند،

احساس یأس و دلسردی وی را در خود فرو می‌برد و سرانجام از تلاش نگه می‌دارد. از این روست که امام علیه السلام تأکید می‌کنند الگو گیرنده در فرآیند الگوگیری، باید به سطح توان خود، به شرط به کارگیری تمامی ظرفیت و صداقت، در کار توجه کند و این مهم، فرد را با توجه به موفقیت‌های به دست آمده نسبت به پی‌گیری هدف، امیدوار می‌کند.

۵. ضرورت هماهنگی گفتار و رفتار الگو دهنده

از دیگر مسایلی مهم، بحث الگو بخشی و الگوگیری، ضرورت هماهنگی بین گفتار و کردار الگوها است. هدایت الگویی اگر تنها در سطح گفتار باقی بماند و به رفتار نینجامد و با رفتار الگو درست در نقطه مقابل گفتارش باشد، آثار تربیتی آن صفر و حتی منفی خواهد بود. از این روست که امام علیه السلام در خطبه ۱۲۹ نهج البلاغه می‌فرمایند: «نفرین باد بر آنان که به معروفی امر می‌کنند که خود آن را ترک می‌نمایند و از منکری باز می‌دارند که خود مرتکب آن می‌شوند».

جمع‌بندی و نکات پایانی

با گذار از حاشیه سیره تربیتی علوی، دریافته‌ایم که گونه‌ها و ساحت‌های مختلف تربیت در مکتب علوی، بر اصول و مبانی ویژه و تأکید بر روش‌هایی از جمله روش الگویی استوار است. امام علیه السلام مدل تربیتی متکی بر یک جهان‌بینی الهی و انسان‌شناسی هماهنگ با آن را از سایر مدل‌ها جدا می‌دانند. آخرت‌گرایی، توحیدمداری، تقوا محوری و فطرت‌مداری، برخی از اصول و مبانی‌ای بودند که مکتب تربیت علوی را به اصول جهان‌بینی الهی آن حضرت پیوند می‌زدند و رهروان راه ایشان را به پی‌جویی این مسیر نورانی و هدایت بخش دعوت می‌نمودند. به علاوه، امام علیه السلام در روش الگویی خود، به مسئولیت‌های الگو و ظرافت‌های موجود در فرآیند الگو بخشی و الگوگیری توجه فراوان داده‌اند. هم‌سطحی عملی الگو با فراگیران، همراهی و همدردی عاطفی با آنان و هماهنگی رفتار و گفتار الگو، برخی از مسئولیت‌هایی بودند که امام علیه السلام الگوها را به رعایت آن‌ها توجه می‌دادند. در عین حال، از گفتار امام علیه السلام چنین بر می‌آید که الگوی وحی‌مدار، به دلیل اتقان و خطاناپذیری و اعتمادی که در الگوگیر ایجاد می‌کند، از برتری و ویژگی خاصی برخوردار است. امام علیه السلام هم‌چنین خاطرنشان ساخته‌اند که فراگیران در فرآیند الگوگیری، باید همیشه به مقدار طاقت و توان خود و با توجه به دستاوردها به جای چشم دوختن به ناداشته‌ها، پیش روند. هم‌چنین جالب توجه است که امام علیه السلام روش الگویی مورد تأکید خود را با بازنگری زندگی پیامبر و تأکید بر نقش شگرف الگوی نبوی و علوی و سپس الگوی برگرفته از زندگی اهل‌البيت علیهم السلام دنبال نموده‌اند. چه بسا این روش الگویی علوی، راز این گفتار نبوی باشد که می‌فرمود: «أَتَى نَارِكُمْ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي» (بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۵). گویی امام علیه السلام گوشزد می‌کنند که پیامبر و به دنبال ایشان عترت‌شان، گذشته از آن‌که ترجمان روشن‌گر ثقل اکبر (قرآن) در فرآیند هدایت انسان‌ها هستند، سیره و منش رفتاری آنان نیز الگوی عینی و قابل پی‌گیری در زندگی انسان است.

منابع

فارسی

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید: (بی تا): شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، برگرفته از CD نور، ج ۲۰، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲. دشتی، محمد (۱۳۷۹): ترجمه نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
۳. دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۷۸): ماه مهر پرور، تربیت در نهج البلاغه، تهران، خانه اندیشه جوان.
۴. رهبر، علی (۱۳۷۹): شرح موضوعی نهج البلاغه؛ پیراستن و آراستن، اصفهان، انتشارات جهاد دانشگاهی واحد صنعتی اصفهان.
۵. سجادی، سیدمهدی (۱۳۷۹): «تربیت اخلاقی از منظر پست مدرنیسم و اسلام؛ بررسی و نقد تطبیقی مبانی و اصول». تربیت اسلامی: ویژه تربیت اخلاقی، قم، نشر تربیت اسلامی، وابسته به مرکز مطالعات تربیت اسلامی، معاونت پرورشی وزارت آموزش و پرورش. صص ۴۹-۸۹.
۶. فولادوند، محمد مهدی (مترجم) (۱۳۷۷): قرآن کریم با ترجمه فارسی، قم، دارالقرآن الکریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
۷. مجلسی، محمد باقر (بی تا): بحارالانوار، ج ۲ و ۷۰، برگرفته از CD نور، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۸. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۹): پند جاوید: شرح وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام، جلد ۱، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۹. (۱۳۷۷): معارف قرآن: اخلاق و قرآن، جلد ۱، محمد حسین اسکندری (تحقیق و نگارش) قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۰. مکارم شیرازی، ناصر (مترجم): (۱۳۷۶). قرآن مجید با ترجمه فارسی، قم، دارالقرآن الکریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.

انگلیسی

11. Beck, C. (1998): *Postmodernism, Ethics & Moral Education*. New York.
12. Giroux, H.A. (1998): *Postmodernism and the Discourse of Education Criticism*. *journal of Education*. 170 (3). 5-30.
13. Kohly, W. (1995): *Critical Conversation in Philosophy of Education*. New York: Routledge.
14. Ozmon, H.A. & S.M. Craver. (1995): *Philosophical Foundations of Education*.

Englewood Cliffs, N.j.: Merrill.

15. Rust, V.D. (1996). **From Modern to Postmodern Ways of Seeing Social and Education.**
16. Change. In: R.G. Paulston, ed: **Social Cartography: Mapping Ways of Seeing Social and Education change.** NEW YORK: Carland Publishing, Inc. 29-520.
17. Siejk, C. (1999): **Learning to Love the questions: Religious education in an age of unbelief.** *Religious Education*, 94(2). Pp. 155-71.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی